

داشتند از برای مؤثر علم هیولا و سوری قائل بود و همچو تصور میکرد حقیقت انسان از آن هیولا میباشد پس از اینکه انسان از علائق دنیوی برست نامل و سرچشمه خود معاودت خواهد نمود و نیز مکتوب تمام موجودات مینماید و مظاهر الهی میباشد یکی از فصول کتاب حکیم دانشمند گفتگو از طریقه خلقت اجسام مادی میباشد مخصوصاً در این فصل گوشه‌های حکیم دانشمند را از برای تحصیل کشف و حقیقت اشیا ملاحظه می نمایند علم قدرت و قوه او را بز از برای تحصیل و کشف آن می یابند ابتدا ثابت میباشد که تمام اجسام و موجودات عالم حتی کرات سماوی و غیره از یک عنصر اولی مخصوص انشا و ایجاد شده اند که در بدو خلقت موجود بوده چه قبل از خلقت موجودات و کرات در این فصلی غیر متاهی چیز دیگری موجود نبوده و جز ذات اقدس الهی ذات و حقیقت دیسکری تصور نمیشد چون لائوانسو نتوانست اسم ثابتی برای او پیدا کند او را صفات مخصوصه اش پیمان و معرفی کرد و از راه نا چاری و لاعلاسی او را به تنو که معنی عمل محیط عالی میباشد موسوم ساخت و در فصل اول کتابش توجه مخصوصی برای تبیین این مقاله داشته است

تمامی عجبی دارد که مرد حکیمی ب مردم مکتوب ذات بزرگ مقدسی موجود است که با عنصر اولیه قبل از خلقت تشکیل موجودات و اجسام را داد اسم او را نمیدانم بلکه اسم او ناشناخته این عالمی است که او خلق کرده اما من و را مشخص میکنم بواسطه صفات مخصوصه اش و او را نام ببرم به نامو (عقل محیط اعلی)

در یکی از فصول کتاب (لائوانسو) که توضیح حقیقت انبیا را مینماید بیانی در خصوص الوهیت ثلاثه کرده است ولی ما حد آن عقیده از هندیه گرفته شده عبارت دهل که متعلق همان کتاب است عیناً مسطور میسازیم نامو واحد را خلق نمود واحد دو را خلق نمود دوسه را خلق نمود سه تمام موجودات عالم را خلق کرد تمام موجودات از نوع انان مأخوذ است و حاوی نوع دیگر میباشد «همان» دانشمند مثل اینکه این عقیده در چین نازده باشد در همین کتاب گفته است من بگویم مک آنچه را حکمای سابق گفته اند خلاصه شرح عقاید که در رساله این دانشمند مسطور است «طریقه استدلال و اثبات آن در این کتاب کنجایش ندارد در کتب فلاسفه یونان قبل از ارسطو عباراتی بسلیبی عبارات مسطوره در آن کتاب پیدا نمی نمایند و نیز در خصوص این عقاید انگلیسی که آگاهی از عقاید فلاسفه هند دارند آن عقاید را باسانی خواهند شناسد اصول قواعد عیسوی که متعلق بر رجوع احبار

اسوی جداوند میباشد در آن کتاب نیز توضیح میشود مثلاً یکی از عبارات (لائوسو) که
 خالی از اهمیت نیست از این قرار است (عقل کل ذاتی است غیر مادی و غیر حادث) و نیز
 میگوید که تمام موجودات عمداً خود مملو نیستند بنابراین عقیده فلسفی منهای هند نیز در اینجا
 مسطور است در همین رساله مرقوم داشته است که اشخاصی که معرفت بذات اقدس الهی پیدا
 کرده اند و نیز میدانند که باید عمداً اصلی معاودت نمایند بدینسانه باید چند دهمه بچینند و
 زده شوند تا آنکه معرفت بذات احدیش پیدا کنند خلاصه اصولی مذهب را در کتاب
 (لائوسو) خوب ملاحظه می کنیم علاوه نباید حیرت نمود اگر سریدان (لائوسو) مانند
 سایر مردمان شرق از اصول و قواعد مخصوصه مطابق قوانین منطقی نتایجی بدست آورده اند
 همی نتایج مخصوص آن فیلسوف مذهب و طریقه تشکیل داده اند مثلاً پس از آنکه اعلان
 که پرو، دکار سد و اعمال خوب را وسیله رسیدن به سعادت سرمدی دانستند آنوقت معلوم است
 که اشخاصی پیدا میشوند که مردمان نادان و کم خرد را هادی و راهنما میشوند فرقی صکه
 مابین عقاید (لائوسو) و (کنفوسیوس) بوده هر چیزهایی است که مذکور داشتیم بر
 حسب چند نفر از کنیش ها و بعضی نویسندگان دیگر کلمات (لائوسو) و حکمای اهل شرق
 چینی و مآخذ طریقه عیسوی را تشکیل داده اگر این رساله گنجایش داشت که تمام عقاید
 (لائوسو) را مسطور داریم هر آینه تا کمال خوبی معلوم میشد که اصول و قواعد مذهبی
 عیسویان در آن مسطور است ولی فرقی که ما طریقه غالبه عیسویان دارند این است صکه نیز
 صانع و مصنوع و خالق و مخلوق در سه در کلمات حکمای شرقی داده اند اگر چه هر کلمات
 حکمای عیسوی نیز در بعضی موارد جهت اختلاف دیده میشود باکن اگر بطور تحقیق ملاحظه
 کنیم بر خلاف عقاید اهل شرق حقیقت ذات مؤثر را با حقیقت مصنوعات نباید و اختلاف
 نکال میدهد خلاصه (لائوسو) ده چیز از انسان قائل شده روح و جسم همیشه بتلاطمه
 خود میکتند، است بتکمیل مراتب روحانی خود پردازند و جز دان مواظت و پرورش
 جسم خود پردازند تا آنکه سادکوت آسمان نایل گردید از این روی میبینیم که دستور العملهای
 او چلی سحت و سعادت الاجرا است میگویند که چلی شباهت بدستور العمل های (رابکود)
 حکیم یونانی دارد ولی گویا این تشبیه بی مناسبت و بدون وجه شبهه میباشد اگر اینرا مقایسه
 بمقاید (استوقسیسین) ها نمایند وجه شباهتش منتهر میباشد
 بواسطه عباراتی که در بالا مسطور میداریم معلوم میشود که آن دستور العمل بکلمات تحصیل

مقدس یغز حبلی شباهت دارد گوید شخص بر هیز کار دلسخت نمیشود قلب خود را مانند قلب سایر مردم تربیت می نماید یا اشخاص بر هیز کار باید با کمال خوبی سلوک تمام با مردمان فلسفه البقیه با طوری باید سلوک تمام که با مردمان بر هیز کار سلوک می نمایند با مرد صادق و نیک فطرت باید از روی صداقت و نیک فطرتی رفتار تمام با شخص کاذب و دروغ گو باید با طوری رفتار تمام که با شخص صادق و نیک فطرت رفتار می کنیم شخص بر هیز کار در عالم با کمال راحت زندگی میکنند و اگر در عده بخاطر واه دهد از برای اسایش بی نوع خود میباشد تمام کلمات (لائوتسو) دارای همین شریبی و همین اندازه عشق با معنای و اقران خود میباشد بدرجه که شئون عالم را یکی حقیر و پست شمرده مریدان و تلامذه او با اندازه اهمیت این کلمات میدهند که تمام اثر از آنرا میدهند خلاصه فلسوفی چینی در هیچ موردی صلاح حال ملت را فراموش نکرده چون در عصر او مفاسد و اشتباهات دودمان (چئو) ظهور پیوست لهذا از سیاست مدن حبلی هرت پیدا نمود و همیشه در رساله خود مرد مرا به قبول اخلاقی و آداب ساده قنای دعوت میکند که بدان کلمات بدون ترقی علم کمال بر هیز کاری در مردم پیدا میدهند شکایات او در این باب کمتر از شکایات (روسو) مصنف فرانسوی میباشد در صورتیکه در آداب و اخلاقی کمال شباهت را با آنها دارد و همیشه ورد زبانش این است که باید بشوئات عالم دلبستگی نداشت در زوایلی فری و دهات متواری گشت رقی که (لائوتسو) بحال مردم پیدا کرده از عبارات دبل معلوم میشود « هر آینه اگر ملب دچار گرسنگی و بدبختی شده جهت آن است که زیاد مطالبات تحمیل بر او کرده مر آینه اگر نگاهداری ملت امر مشکلی است جهت آن است که هر يك از افراد آن را پیش از اندازه کار رجوع مینمایند پس حقه سرگشتی آن همین هیره میباشد و هر آینه اگر مات بمرك خود راضی است بجهت آن است که تحصیل معانی برای او حبلی مشکلی است ، حقه تحقیق این مطالب این است که فلسوف دانستند عیناً بدبختی های مردم را مشاهده نموده که تمام بواسطه بی نظمی امورات حکومی میباشد بآن مباد که دستور العمل هائی را که داده مخصوصاً در خصوص دات تازی سرمنشی خوبی از برای سلاطین کرده ارض میباشد چنانکه عیناً در فصل می ام کتاب آن نوشته است که برستش دات تازی لازمه سلطنت سلاطین میباشد استعداد نظامی و سخن گیری و تعدی بر عیب را سبب بدبختی آنها تصور می کند چنانکه مینویسد که سببیکار روی ظلم و تعدی سلطنت می کنند اقتدار سار موفقی بلکه يك روزه خواهند بود الهه (لائوتسو) با کمال مہلی و رعیت

حیض سلاح و منافع رعیت را می نمود زیرا که آگاهی به حالات و بدبختی های رعیت داشت و علاوه بر مبداء که بدبختی سلاطین بواسطه تملق متنفذین و رجال است که دور سلطان را گرفته اند و بر مبداء است که علاج بدبختی سلاطین آسان است و بی علاج بدبختی رعایا خیلی مشکل است یکی از گداهات (لائوسو) را که بر خیلی اهمیت دارد دیلا مسطور مبداءیم (کسبکه معرفت بحال خود دارد می توان گفت عالم و سواد است کسبکه حلو گری از حس خود میکند می توان گفت قوی است کسی را میتوان گفت عی است که مایحتاج و عمر مایحتاج خود را بداند چیست چیزیکه مخاطر آن میباشد کارهای خیلی بزرگ میباشد) مورچین چین سرگذشتی نقل مینمایند که از روی آن میتوان فهمید که نسبت اشهار (لائوسو) پیش از اینکه (کئیسپوس) تری نماید همه ها رسیده بود و علاوه کئیسپوس نسبت به لائوسو کمال مایل و محبت را مبداء است و اما سرگذشت مذکور از آن فرار است پس از اینکه کئیسپوس تعریف و تحقیر لائوسو را در همه ها شنیده مایل نبود که آن دانشمند را بناسد پس بمحل آورفته و از عقاید شخصی او سؤال نمود (لائوسو) در عوض اینکه جواب میگوید که کئیسپوس را مورد ملامت صاحب و چنین باوی گفت که این سؤال بی جا بوده چه شخص او در همه ها معروف است بی همه کس مبداء که از رفتار (کئیسپوس) بوی نگر و نسبت استشمام میشود که زرقه ها صاحب و تلامذه او پیشتر سبب شجوت و غرور او میشدند و شاید کمتر اسباب از دید محبت او نسبت مجرد مندان و اهل کمال میشدند بالآخره مطالب دین را باو اظهار داشت — شخص عامل مایل دارد که محمول الاسم و بی نام و نشان باشد نه فقط مایل نگار و اشهار ندارد بلکه از آن فرار می نماید چه مبداء چیریکه عد از او بلای خواهد آمد اصحاب و پندهای خوبی است که بردمان با استمداد و نیک سرست داده تا هر کس خوش پیدا نمیکند تا که مشغول بحصل مواضع و وقایع میشود هر زمانیکه مساعدت می کند پندهای خود ترا میگوید و هر وقت که مساعدت نمیکند ساک میشود بدبختی است شخصی که دارای کنج بدبختی میکند که آرا عی سازد تا آنکه آنرا از او ترینند هر کسبکه متنی و برهبر کار است زهد مرونی و تدبیر عی نماید و اعلا نمیکند که او خیلی عامل است آنچه را که می تویم بشما بگویم همین ها بوده — علاوه جوانی را که (کئیسپوس) به (لائوسو) داد شکایت اند چون ساگرداش او او سؤال می دند در حق (لائوسو) چه تصور می نماید خوبی که داد این بود — هر آنکه اگر ظهور مپیرد ماعی ها تنها می

گفتند و چهار پهلوان میدویدند باید تعجب نمود ولی میدانم که ماهی را با طور میگیرند چهار یا را
 با تله و طهور را با نیر سوراخ میکنند و اما در خصوص ازدها چه طور سوار باد میشود
 و باستان میرود نمی دانم امروز چون (لائو تسو) راه ملاقات کردم حالش مانند حال ازدها
 بود بعضی از مورخین بر روایت میکنند روزی (لائو تسو) از — کئسهپوس سوال نمود که آیا (تائو)
 عمل کل یا حدارا پیدا کرده اید — در جواب کئسهپوس و هشت سال است که در صدد
 پیدا کردن او می ماشم ولی هنوز آن را پیدا نکرده ام مورخ چینی (سیما تسین) صحبت
 دو حکیم مذکور را شنکاشته ولی کلماتی را که (لائو تسو) در وصف مهارت و جدائی از ملک
 دیگر به — کئسهپوس القا نموده دیلا مسطور میدانیم شنیده ام که اغتیا وقت مرخص
 نمودن دوستان آنها را با عطایا و هدایا مرخص می نمایند و شخص عادل در هنگام مرخص
 کردن با آنها چند صحبت خوب میدهد شخصاً من می بینم ولی با کمال حقارت خود را عاقل می
 دانم کئسهپوس بر نمانست مقصود از صحبت های (لائو تسو) این است که بواسطه بد معنی و
 خرابی های مملکت (لائو تسو) از و او گوشه نشینی را اختیار کرده پس چون به (هان کوان)
 متواری شده معتمد و عالم آن محل او را با کمال حوری پذیرائی کرد و بعد به او اظهار داشت
 که هر آینه اگر بخواهید منزوی بشوید مانع از جلال شما نخواهم شد حال که حبش گوشه
 نشینی را کردید بچیزهای خیلی مبدع مشغول بشوید کتابی تألیف نمائید و در آن اصول قواعد
 خود را مسطور بدارید اگر این سر گذشت راست باشد معلوم میشود که فیلسوف مذکور
 با کمال حوری ادای تکلیف خود را بچود بعد از اینکه رساله خود را تمام نمود مقصود الامر
 گفت و کسی هم بد که سکارفته بر عکس کئسهپوس و سایر حکمای چین (لائو تسو)
 امیر طور های قدیم چین را بر منق نقوی قرار نمیدهد بلکه بهیچ وجه مطالب او مربوط
 به گذارشات و حالات سابقه نیست و تصرفات او با حیالات مردم کمال اختلاف را دارد پس
 چون تصورانش متقی بر فهم و ادراک شخصی است و فهم و ادراک در کمال سادگی میباشد ممکن
 است که در بعضی موارد جهت کرده باشد یا آنکه مردمان و تلامذه او تحریف در مطالب آن
 کرده باشند ولی در هر حال سکی نمید که (لائو تسو) یکی از مردمان بزرگی بوده که در
 تربیت و تعلیم مردم حبلی گوشیده و نامش در صفحه تاریخ مسطور شده است



— حوالات کنگ آسو کتسپوس فیلسوف دانشمند —

— (که باصد و پنجاه سال قبل از میلاد ظاهر شده است) —

در خصوص ذات امس الهی و حسن اخلاق مردم قواعد و اصولی ذکر نموده ایم که محتاج به تمحاز و حواری عادت بود حکیمی که مطرح مدعا کرده جوایم صاحب مانند حکیم سابق الذکر است که اثر برای پیشرفت حیالات و معاصد خود مدسایس و حیل متمسک نشد از این روی فهم که از برای سباحت امس و اعلیم و تربیت خلق ملتی شصرت ابردی که خارج از حیز عقل و ادراک باشد نباید بشویم بیزی که ابدات مطلب ما را بخوبی می نماید و بهترین دلیل مدعای ما تواند بود رفتار و سلوک (کنگ آسو) مبدع باشد ابدی راست است که قدرت کامله الهی تصرف در موجودات را در ولی طریقه تصرف ن بدین شرح است که گاه ظمی بر حسب مقتضیات زمان مردمان بیک سرست را از برای هدایت و تعلیم حلقی و تحصیل آسایش ایشان مبعوث می نماید در زمانی که نوع انسان بر صحت وجود آمد بواسطه این مهبل مردمان با کمال تربیت شد القصد بر حسب نوع چین کتسپوس در ماه یازدهم سال دوازدهم سلطنت (کنگ وانگ) در ایالت (لو) باصد و پنجاه و یک روزی از میلاد و پنجاه و چهار سال بعد از (لائوتسو) متولد گشت مطابق همین تواریخ دانستند مذکور را اگر چه در ایالت کوچک (لو) تولد یافت لیکن بهترین معام و بهترین همی است که در سطح زمین پیدا شده این مرد دانستند به فقط اسباب افتخار سقط الرأس خود شده بلکه بیز اسباب افتخار تمام دودمان (چو) گردید زیرا که معاصر آن دودمان بود مورخین چین میگویند که خانواده کتسپوس بقدازة قدم دارد که بهر اطور (هوانگی) میرسد و بعضی از اجداد او بشئون عالیه رسیدند پدر آن حکیم (چولیانگ هو) نام داشت حکیم یکده (آسو) را می نمود از زوجه اولش نه دختر داشت و از رد دوشش یک پسر مسیبه و همی داشت که پس از چندی نور گذشت پس از اینک در رأس دنیا را با صد آمد در آمد که در دیگری بگردد با آنکه وارث حقیقی داشته است پس از خازانه (س) دختری است رئیس این خانواده سه دختر داشت جوان تر آنها را می بزازاحت آند دختر در کسب پس از مراوحت دختر جوان از شوهر خود خواهش نمود که طرف بیا (نیگور) مسافرت نماید پس بر حسب عمل او بدی الحاقه بود و در اینجا زوجه جوان بدگاه ایزد عالی تفریح و بازی نمود تا آنکه بواسطه تألیفات الهی صاحب اولاد شود پس از ده ماه موالی پسری ز شید که

هم او را کپو (بچه) میگویند چنانکه حکیم دانستند گاهی این اسم در کتاب خود خوانده میشود و مورخین چین که کبیر مایل و مستقیم از میباشند معیاد بعضی حواری عادات اهل میباشند که پول از تولد (کنفسوس) صورت وقوع پیدا نموده مثلا از آن جمله یکی این است که حیوان موهوبی که (ایکس) نام دارد شعری چین عاقل در کتاب خود تکراری از آن می نماید ظهور آن تعال خوبی میباشد میگردید در هنگام تولد این پهلوی در باغ همان شخص دانستند سنگ یشمی ارتکاش بیرون آورده در روی آن سنگ کلمات دیل مینویسند

زما بیکه ستاره اوال دودمان (چو) عرصه، میباشد طفلی که مانند آب چشمه صاف و بلورین است بد با خواهد آمد و پس از چندی سلطان حکمران خواهد شد - زلی بدون اینکه تعمیرات و متصرفاتی از برای خود تحصیل نماید و بر میگوید زمان را - دوازدها در بالای خانه او ملاحظه نمودند و پنج پیر مرد در خانه مادر او جمع شدند و پیر در همان اواخر صدای موریک خوش لحن و مقامی در دست هوا بنهیدند و جماعتی از عین محرده، آهنگ موزیک عبارت دیل، امیکه مقد (مانند آسمان) تولد پس وندیس ساد و درو است (طفله نکر که از برای اهل عالم و دیه الهی نوره علام و آتانی در روی خواهد شد - و داشته که میں احوالات آیند او می بردا کرد در حصص حالات (لاثر او) معنی مطالب و غیر معلوم مانده در خصوص حالات (کنفسوس) چیزی دره گذار نشاء معنی از آنها را در بالا درج میباشیم چه بوسیله آن در نه و هشت ر - لای و آدب آن حکیم دست میباشد (کپو) یعنی حکیم و سینه در زمان سکه دی است یعنی که از سایر اطفال داشت کمال اطاعت نسبت تمام خویش بود در آن اوقات مادر آن بود بیوه و نزدیکی را اعتبارات دیگرش احترام زیادی بود که در مردان و احساس من بر او خود میکرد علاوه وفار و سنگی ز - مراد که در حق مردمان ز - و در راه - اهداب دست بی اندازه اسباب خلوت میباشد اجرت - بر مردان مردان من بر آن در راه و اهمیت میداد که همیشه مجلس بر آن بودند با آتانی و تکم میرند و دعوت را کبیر - در دست میکنند بعضی از اوقات چهره آنها را در دست راه بردی بر برتند و اهل بیچیر - مثل اینکه میخواهد برائی حدیث از برای احداث خود کند تا در دست من آنها و پشانی در دست و دست بر زمین بیزد خلاصه نفس همت سالکی مادر ن حال و اطراف در راه - در دست و دست در دست شد که استاد و معانی همه پهل او معبر نماید و چون رفت بهوه در دست جوانی

بود صورت نمود که مقام شخصی از رای اولادش مناسبت ندارد بیاورد لهذا او را حبه تحصیل مقدمات بمدرسه عمومی فرستاد و از آن بعد او را (چونگ ن) نام نهادند و چون آنکس که این جوان سر آمد سایر رفقا و همدرسانش گردید و چون معلمش او را چنین بجزیره و دارای هوش و دقت یافت کوشش در تحصیلات و تعلیمات او کرده او را حلقه و نایب خود قرار داد که معاونت در کار هایش منمود علوم را که خودش تحصیل کرده بود در کمال سهولت و آسانی بسایرین تعلیم می نمود و از این جا معلوم میشود که این ترتیب از تحصیل بواسطه (چونگ ن) در چین معمول گشته و از اینجا انتشار بسیار نمائند نمود که هنوز در مملکت چین معمول و متداول است بالآخره (چونگ ن) کارهای خلاف و نیابت معلمی را از هر حبه انجام میداد در حالی که ملاحظه و همراهی از سایر رفقای خود نیز داشت تا آنکه توقبات او مانع حدود و مراتب ایشان نگردد بدین ترتیب این جوان پس هفده سالگی رسید و هنوز در تحصیل خود عاجز و جازم بود و چون از محو طاب و نوشتجات قدیمی چین اطلاع حاصل نمود قلب او منغوش از هوس و اخلاق فدا گردید در این بر مادرش او را مجبور نمود که شبلی پیش کرد نام سامانه شری مختصری را دادند پس امتیاز کل بیع و شری و تقسیم حیوانات و اقدار گردید نقل و در این باب مثل مردمان متعارفی نبودند بر امر دماغ رسمی و متعارفی مثل ماشین کار میکنند و جهانی حر رفیع تکلیف ندارند این جوان همیشه در مکر انگلی کار و اطلس بدرجات اعلی بود حال آنکه (چونگ آسو) (چونگ اسم حیوانه اوست) شغلی که او و اقدار ما بود اگر چه مراقب نژاد او بود قبول نمود ولی دور از ایسکه این شغل بختیاری است چنان میباشد که در مباشرت این شغل بدواب و ملت خدمت میکنند و بکمال مواظت مشغول آن کارند

و در مملکت (لو) صورت می نمودند که مثل سایر ممالک باید حکمران و رئیس اعتماد بریر دستان و عمر دوران خود داشته باشد و آنچه که در امور استراحتیه دستان را برت میدهند باید قبول نمود ولی این جوان این ترتیب را مسموح داشته در امورات و ... باشد شخصا سپیدی می نمود همه روزه از ابتدای سپیده صبح پیش از همه در معربیع و شری حاضر میشد و در آنجا رسیده کلی کامل باغذیه و شراب می نمود و چون مناسب عمده و از حبه حیوانات بود لهذا سعی داشت که لایمه شراب و تندیص و اذقیاز مابین خوب و بد آنها را از روی دقت بدست بیاورد در پیروی حبه چند نفر از مردمان کد تپیده و اهل حیره داشت تا اینکه برای تشخیص

حربی اجناس او را گنفت نمایند و يك قيمتی از برای جنس بگذارند که ضرر بیابان نزنند و سود هم از برای مستوری داشته باشد بدین ترتیب از مواظبت و رسیدگی دائمی در امورات چندینی نگذشت که تعدیاتی را که سابق بر این در این رشته ریاست معمول بود ماسوخ نمود باین معنی که هر قسم از نقلیات معدوم و بر طرف کر دید پس از اینکه تکالیف شخصی خود را انجام میداد مسغول بمواطنین کتاب صرفه جوئی میشد و اگر بحسب اتفاق از مقر شخصیتش خارج میشد یا معرفت نزد زار عین اطراف شهر برای اطلاع از احوال زراعتی و یا عفازه ها و دکاکینی که برنج و گندم و سایر حیوانات خود میرفت که رسیدگی نماید از زارعین و اهل فلاح از آنچه که زمین بدو آن محصول میدهد و آنچه که بهترین دشود است برای حاصلخیز نمودن زمین از بعضی مطالب میدهد دیگر که از کتابها معلوم نمیشد تحقیق می نمود و نیز استفسار از بعضی مطالب لازمه دیگر داز قبیل تخمیر نشستن در آب و محافظت نمودن از حشرات الارض و دیگر نگاهداشتن حیوانات بدون عیب بر هضم تا زمانیکه اسهال را متدرجاً بهر روش برسانند و اخصاً از راه تری و نزل قیمت اجناس از حرید و فروش و هم اینکه از چه راه ممکن است نفع و ضرر نماید اطلاع حاصل می نمود - خلاصه عامه مردم حوش قه و مسرور بودند که يك چنین حیوانی اشتغال تکالیف شخصیتش داشته اند از آنکه ممکن است نفع از کار نمی نماید و چون محترمانه موافقت و همراهی با همشهریانش میداشت او را مسرور در عقل و هوشمندی داشتند که از آن پسر این لشکر باید هر مندی او گردید بالخاصه بر سن نوزده سالگی مادرش او را مجبور نمود که نااهل استعبار نماید و (کوک آلتی) را که از طایفه فدیمی مملکت کوچک (سولک) بود تزویج نمود در سال هجده او را ولادی بوجود آمد که او را (پیو) نام نهاد پندشاه (لو) چون مطلع از تولد این پسر گردید حواس اظهار حسرتی او قدوم این مولود نماید یکی از صاحبان خود را نزد پدر طفل فرستاد او را تبریک و تسلیت نمود و باین صاحب منصب یکماهه قیمتی اعطی داد که برسم هدیه به پدر طفل برساند که پس از اینکه طفل يك ماهه شد چیزی را بدادند سلطان هم در آن جنس حاضر باشد (چونک تسو) این عطیه را با کمال اکتان پذیرفت و محض اندکاری از این ائمهتار در میان طایفه خود پسرش را به (لی) که اسم همین جنس مائی است موسوم نمود اما و اعیان شهر حسرت و حوشوت از رفتارهای این جوان شده او را از برای حکومت مشخص داشتند تا آنکه رفیع تعدیات بی اندازه که در بیلاق واقع میشد و در مصرف آنچه که متعلق بدو و چهار بیابانست نماید و از مطالبیکه

در باب هوش و دکان این جوان در کارهای شخصیتش نقل نمودند چنین نتیجه داد که وزیر پادشاه او را منصوب مقام کل صحرا و حاکم و رومه داشت باینکه اقتدار و تسلط فوق العاده تا آنکه بعضی قرابین را مدسوخ بدارد و بعضی دیگر را که خود صلاح میداند بحری و مسمول نماید (حونگ سو) پس پس و هفت سالگی بود وقتی که مامور باین شغل گردید از شهر با تمام لوازم شغل و ماموریت خود حرکت کرد و در هر نقطه که او توقف می نمود مایل بود که صاحبان ملک را بخواهد و با ایشان صحبت نکند و مبدأ افتخار السانی را بایشان بفهماند بالاجره از آنها استسار از طبیعت و خواص زمین هایشان می نمود و از مقدار و صفت محصولی که هر ساله میتوانند بدست بیاورند از ایشان سؤال میکرد که اگر در کشت و زرع بیشتر دقت بجایند آیا محصولشان بهتر خواهد شد و پس از اینکه این قبیل مطالب را سؤال نموده مجهولات را بر خود معلوم میداشت و حکم را حرای فواین میداد و بعد کاملاً در اجرای آنها کوشش مینمود وقتی که ساکنین قری و بیلاقات را از بعضی و خشک دستی شکایت و اظهار میکردند چهره حقیقی آنها بدست می آورد که اگر این عقارت و عسرت بر حسب طبیعت بوده است آنها را تشویق نموده بحد کفایت معاش بایشان امدادی نمود و اگر برخلاف این تصور از خودشان بوده آنها را سرزنش نموده و بآنها می فهمانید که باید رفتارشان را تغییر بدهند و خودشان را اصلاح بجایند بالاجره ایشان را بصیحت می نمود که تکلیف خود را انجام بدهند و از برای ایشان اعمانی مبرستاد که بآیه رضا مندی دائمی ایشان میکردند (خشک سو) خیلی زحمت کشید تا آنکه زمین هائی را کسایباً غرقابل زرع تصور نموده بودند کشت و زرع بجایند و بصیحت کردن صکفایت نموده ایشان را کامی تکلیف مینمود و در ضمن آنها را تهدید میکرد و همچنین ایشانرا همانند در قرض هائی لازمه مینمود خلاصه طوری در اعمال اعتنا و احتشام مراقبت و اشتغال داشت که خود بشخصه همراه کله حرکت میکرد و چو بانی می نمود و غرضش این بود که بساکنین و صاحبان کله فهماند که نباید حل امروزه و نفع بومیه شخصی خود را منظور داشته باشد بلکه عظیمی را ملاحظه بدارد که نفع عامه در آن باشد در این صورت غنائم و فواید متنوعاً زیادند بر نسبت و معمولی حصصی هر يك مانند سبی و مواطبتش در کار افزوده گردید و نیز عده اعتناسان زیاد میدادند تا آنکه را که باو در این باب وارد میشد بواسطه حوصله بی اندازه و ملاحظاتی بایشان تحمل مینمود ولی این ریحها منتج بتایع سعادت و خوشبختی برای او گردید در این مدت چهار سال که او اشتغال

باین شغل بر زحمت داشت اوصاف همرا یکی تغییر نموده همه جا حاصلخیز گردید کله ها
 بواسطه کسب مو طبیعت ترقی نموده و رازعین مار فاهیم اصول زندگی می نمودند
 درس بیست و چهار سانی (حونگ تسو) پیش تمام اشیا و اما پسندیده و منظور نظر گردید
 در شرف این بود که بتناسب و درجات تالیه که سزاواری و لیاقت شخصی او را داشت
 منصوب گردد در آن جهان مادرش پس چهل سالگی فوت نمود بر حسب آداب و رسوم
 سابقه چنانکه امروزه امر رسوم و معمول است که پس از مرگ پدر و مادر اولاد باید دست
 از کار بکشد و (حونگ تسو) هم چون نگهداری از قوانین سابقه مینمود و میخواست آنچه
 را که از قدیم الایام مرسوم بوده است بجا بیاورد لهذا چندی در منزل ماند تا آنکه شرایط
 تشریف و احترام مرگ مادرش را بجا آورد پس از انجام تشریفات لازمه مقرر داشت که مش
 مادرش را حمل نموده در جهت جسد پدرش بگذارد و همچو مکه که اشخاصی که در هنگام
 حادثات متعدد و متفق بوده در چین میات هم باید از یکدیگر مفارقت نمایند مالاخره
 آنها را پهلوی یکدیگر دفن نمودند بطوریکه شوهر سمت مشرق و زوجه طرف مغرب سر را
 بطرف شمال و پاها به سمت جنوب و بدنشان را در پناه حیوانات دو تاوتوهای محکمی که تخته
 هایش قدر چهار شست بطرف داشت جایی دادند و برای اینکه نامدنی این بدنها باشند آن
 تابوت ها را بیک روغن اندود نموده و در روی یک قطعه زمین لندی قرار داده بودند
 که تریباً مثل یک تپه کوچکی شده بود این تریب از تشریفات محالست داشت تا آنچه که در
 آن زمان معمول بود بنا بر آنکه مرسوم است قرون سابقه در این باب در جاهای مسووح شده بود رسم
 بر آن بود که مردمان مردگان را در یک قطعه زمین کم زرویی که هنوز شکافته نشده و دست نخورده بود
 دفن میساختند پس ازار چند روزی بعد از دفن کرده تشریفات عام میکردید این قلمت احترام
 نسبت به مردگان چنان مایه جهالت و استناد اخلاق شده بود که خصوصاً در همین ایام
 رؤسای ملوک الطوایفی خود را یکی مطلقاً ان نمودند بدون اینکه اندک جهالت و شرمساری
 از سالان در همه بلاد و مرکب در حصاهای خود را پسندیده بپندارند از اطمینان
 عده زیادی از مردمان بی اعتنائی بمرگها را ترجیح بر حفظ مراسم بپندارند و سلطان
 هم در این باب اعتنائی نیکرد حکومت هر چه صمی جهات احاطه در این باب بپنداد (حونگ تسو)
 هم خود مصر و بدفع اینگونه حالات و عادات ذمیه نمود و مصمم شد که ناهرس که عجیب
 میکند از این راه سخن بگوید چون بی نوع انسان اثری مخلوقات و اعطام و حردات است

تمام اجراء آن که عبارت در هر فرد فرد این اشخاص باشد لایق احترامات فوق العاده میباشد و در حقیقت نوع انسان حکم سلطان زمین را دارد لهذا آنچه که در روی زمین موجود میشود باید معلوم و متفاد قوانین و احکام انسان باشد و در واقع اگر نوع انسان در مقابل حیوانات و مواد آلهه گذارده شود از اینکه پس از مرگ او را بی اعتنائی نموده احترام بچسبند او نگذارند او را حقیر شمرده سل ایقت از او نموده اند و نیز با زمان بین ولایت از رشته محبت و مهربانی که باید عموم مردم نسبت بیکدیگر داشته باشند محض میکند و با نشان مهمانید که چگونه این رشته محبت ممکن است از انتخاب یک لایق دارای زندگی شده اند با آن اشخاصی که سبها از دنیا رفته اند متحد بسازد که عبارت از اجاری چون اشخاص حی و زنده کلبه دانی خود را از قبل عام و دولت و شوکت و عظمی به پیشین مدیور هستند و مراعتباری دارند از آنها داوید اینها در از این موارد و موارد که اسلاف دارند باید آنها را طرف سکر و امتنان داشته محترم بشمارند و ساده تر و وسیله آن است که ایشانرا معتقد بسازند لایق هدایا و عارفانی که در حور احوال سار است مانها تدریس نماید و لایق مصمم شد که تشریفات مشاهه تشریفات که در قرون سلطنت و تقیه معمول بود مراسم بدارد و این حکم بسیار بود

شروع دلیل را بیان نمود

سگی نیست که تمام اشخاص در دنیا خودشان اندام سری و اجاری کاری نمیکند مگر آنچه را که از اسلاف خود دیده اند و احراما یک شمانبست به پیشینان خویش صریح میدارند اخلاقی که شما را جانین میسود همان احترامات را شما خواهد گذاشت

رفتار این حکم سر مشق از برای هموطنانش کردند و پیوسته او را بیرونی می نمودند و در حسب رفتارهای هموطنانش که در تمام عتفه متفرق شده بودند معده لات ساده از جهت محترم شمردن مردگان نیز محدداً در تمام ممالک مرسوم گردید و پس از آن دو هزار سال لایق سطح بیروی این قانون را داشتند چنانکه هر عجمی بر فراز سب (حواک تاء) مدت سه سال در خانه منزوی شد و کسی اینک محبة مادرش سرداری نکند و این مدت عزت و امت خود را صرف تحصیل نمود و در ح خود را از کلاب عقلائی تفویض داد و آن مملی که او شورسی در تحصیلات خود داشت بهیچان آمده آنچه را که در جوانی تحصیل کرده بود مراجعه نمود و در واقع تحصیلات سابق را با یک سری و کوششی که شخص پس کامل است در ده سال حاضر کرد در توانی ظهور نا پذیر اسلاف حقیقی زهر زومی بسرا داشت و سرالهی

را که ممکن است منشأ این قوانین باشد پیوسته می پیچود و نیز تصور می نمود که بجه راه
ممکن است مردم را مجبور در اجرای قوانین نمود و بعد از این حیالات و از این مقدمات
نتیجه حاصل میگردد همواره دنباله او را گرفته انجام مهاد و سعی داشت صککه از کتب
تاریخیه آنچه را که عقلائی سلف پیش نهاد خویش میدانستند تا آنکه بدون خطر بمقصود
خود بایل شوند اطلاع و آگاهی یابد

مدین رشته تحصیل رشته دیگری که افاده نامه در آن ملحوظ بود منضم ساخت از این
قرار صککه یا مشق زمین استقبالی می نمود و یا مثل اهالی چین صنایع تش گانه را که باید
عامه مردم دارا باشند تحصیل میکرد فیلسوفان قدیمی صنایع تش گانه را
پیشگردان خود تعظیم می نمودند و ضررستان این بود که بهجاس عمومی از رشته دانش مخصوص
خود ادای تکلیف بجا بیاورند که يك نفر که ملقب بلفیلوسوف و حکیم و غیره میشد تصور
می کردند که این شخص دارای علوم معنوی و مطالب روحانی است بلکه او را يك چنان
شخصی میدانستند که همراهی و اقدام در پیشرفت علوم عملی مینماید از قبیل علم موزیک و
تشریحات مذهبی و علم حساب و علم نوشتن و صنایع حکمی و طرز زراعت در شکر و عراره ها
بواسطه اسپیکار و سایر علوم و اعمال متناهی حلاصه اینگونه اقدامات و اعمال که مخالف بود
با آنچه که فلاسفه سلف خصوصاً فیلسوفان روحانی و معنوی از قبیل (لائو تسو) و (وئی آزا)
و سایر فیلسوفان که بعد اسم آنها را ذکر میکنیم (چونگ تسو) در پیش گرفت (لائو تسو)
معتقد بر عقل اول بود و همه چیز را از آن میدانست (چونگ تسو) روحانی از خود عقیده
نداشت و از آن طریق و آئینی که عقلائی سابقه او را کرده معنأ فضل نموده بودند نتیجه مذهبی
استخراج مینمود و حال آنکه (لائو تسو) عقل اول و دلیل مطلق معتقد بود اینگونه منقولات
را هیچ معنی پیدا نسد

مدت سراداری (چونگ تسو) برای مادرش سر آمد اباسهای حرای خود را از سر آورده
روی قبر مادرش نهاد و اباسهاییکه منعی فصل بود در برگرد چون وارد منزل خویش گشته
با آلت مخصوصی از آلات موسیقی که (کن نام داشت مشغول نواختن ساز شد ولی حر مقامات
عم الکبر و الحان آهوهناک از آن شنیده نمیشد در عوض اینکه بر حسب رسومات مملکتی بدیدن
سلطان و وزیران برود تا آنکه بشغل های بر رت دولتی معتبر و سر امر از شود مشغول تحصیل
و کشف آثار و ابیده قدیمه تاریخی گشت اشهاریکه بواسطه علم و کمالتش یافته بود او را محبوب القلوب

بزرگان و رؤسای مملکت نمود چه شخص آنکه پندمی در خصوص مسائل سیاسی و مدنیه از او بگیرد در صدد ملاقات او برمی آمدند همیشه سبیش را این بود که مطابق سؤالها می نمایند جواب دهد یکی از حکام مملکت چین ما موری نزد وی فرستاد تا آنکه دستورالعملی از برای رفتار و سلوک ما مردم بگیرد (کنفسیوس) پس از اینکه خوب سخنان ویرا استماع نمود اینطور جواب داد در مورد تیکه آغلی شها و سردمائی را که محکوم به حکم او میباشند نمی شناسم چه طور می توانم پندمی دهم که مفید حال طرفین باشد ولی اگر میخواست بداند که سلاطین پیش از حسب مقتضیات زمان چه کار کرده اند با کمال میل و حرستی خواهش او را بجمعی میاوردم چه در این صورت آنچه را میدانستم باو می اموحتم میبهدا خواست آنچه را که شما گفته ام باقی خود را روی واقع اظهار نماید ظاهراً جوابی را که داده است بتحصن سلطان رسانیدند و چون سال بعد را (کنفسیوس) بدیدن سلطان مزبور رفته مشغول شرح و تمهیل قوانین و اخلاق آن ناحیه گشت پس از آنکه احرای مقاصد خود را نمود مترسد شد بمقتضی الراس خویش معاودت نماید ولی اصرار زیاد نمودند که سو همان نقطه بساط حکیم در جواب گفت — و هیکه بدینجا اتمام بتکمیل خود عمل کردم حال که از اینجا بروم بربیکا ام خود عمل مینمایم چه شاید پس از رفتن سایر نواحی هم خدمتی کنم حکیم دانستند در این مسافرت همچواستتباط نمود که از برای دانستن اخلاق و اداب ملای مختلفه باید شخصاً سفر کرد تا از روی تحقیق درک مطالب را نمود چه خیلی کم اتفاق می افتد که رایت سایرین بحطا و دروغ آمیخته شده باشد خلاصه (کنفسیوس) در آنوقت که منتهای مسرت و همت سالکی رسیده بود کارش مدام مسافرت کردن و تلمذ با اخلاق سلاطین و حکام و سران مملکت بود بواسطه او اوره و اشتها ر بیکه داشت هر کدام از آنها در پذیرائی اوسقت میکردند و بربیک دیگر خدمت میدادند و او آن حکیم دانستند که در حکومت نشین (کن) شخصی پیدا شده که علم موسیقی را بدوخته کمال رسانده خصوصاً مقامات و الحان قدما را بخوبی میداند پس از برای تحقیق و اطمینان دلش عربت انسانان صکرده و خود را از حمله شاکردان موسیقی فرار داد این شخص علم موسیقی را بهترین اسمب های آسمانی تصور می نمود چه بیگمب نواحی موسیقی جلو گیری از هواهای نفسانی میکنند و بر تکمیل مراتب انسانی می افزاید خلاصه آنکه از علم و عمل آن چنانکه شاید و باید ما حکیم دانستند صحبت نمود هنگام نواختن در حرکات مصراب (کنفسیوس) کمال دقت را می نمود

بندآوری خواستش متوجه آن آلت گشته بود که پس از اتمام مقامات باز حیالات انجکیم مصر وی
 آن نقطه بود که گویا هنوز آن صدرا میبستود پس از درس معلم موسیقی که (سپانک) نام
 داشت به (کفسپوس) اظهار داشت وای امروز کالی است آنچه را که تعلیم کرده ام
 خوب بیاموزید چند روزی بکنش سپانک درس پیش را مداکره نمود و بعد همان درس را
 در حضور سایر تلامذه از (کفسپوس) سؤال نمود و از سرعت انتقال و فراست او خیلی
 خوشحال و متعجب گشت حلامه در همان مجلس باو گفت شما باید درس دپسکری بگیری
 (کفسپوس) جواب داد از شما مستندیم چند روزی صدرا نمائید تا آنکه خیال کوینده
 مقاماتی را که درس گرفته ام پیدا کنم سپانک قبول کرد و گفت پنج روز دیگر بشما مهلت
 میدهم چونکه این وعده بسر آمد (کفسپوس) نزد استاد خود حاضر شد و عبارات دپل
 را ادا نمود حالا مثل این است که مقصود خود را در وسط آری ملاحظه می نمایم پنج روز
 دیگر از شما مهلت میخواهم هر گاه پس از این بجزرور باز مقصود خود ناپل نشدم یقیناً
 عدم قابلیت اینکار در من معلوم خواهد شد و از این قرار دیگر خود را منتهی علم موسیقی
 نخواهم کرد ، معلم در نهایت حیرت جواب داد که تا کمال میل حاضر بشما را قبول میکنم
 در صورتیکه از اظهارات شما که خود مات و مبهوت بود چون روز پنجم بسر آمد (کفسپوس)
 حکامیکه از جواب میداد شد صورت نمود که حال او دیگرگون شده است همان روز را به
 پیش معلم خود رفته بیانات دپل را نمود

شاکرد شما (کبو) آنچه را میخواست پیدا نمود امروز حال خود را مثل کفی می بینم
 که در صفا مرهی ایستاده و نظر آن تمام اطراف و حواس احاطه دارد آنچه را که باید
 از علم موسیقی مهمم فهمیدم با استقامت و صبر و حوصله مقصود کوینده مقاماتی را که بمن
 درس دادید ملتمس شدم مقصود او بداره خوب بر من واضح و مبرهن گشته که کویا شخص اورا
 برای العین مشاهده می نمایم همچو تصور می کنم که آن شخص قدمتوسطی دارد و صورتش
 قدری طولی است و رنگ رخسارش ما بین سبزه و سیاه چشمهایش در سب است و بر اثر
 ملایمت رفتارش نچیانه است و آهنگ صدایش قدری درشت و هیکل او گواهی بر تقوی
 و احترامات و عشق و محبت میدهد اگر عاقل نکم این شخص محرم (و نوالک) معروف
 میباشد ، معلم موسیقی از کمال فراست و درایت شاکردش خیلی مضبوط و متعجب شد
 پس در جلو او بسجده افتاد و عبارت دپل را ادا نمود (شما شخصی هستبد عاقل و دانا

و بحاجت بتعلیمات من بیستم - این منم که باید شاگردی شما را قبول کنم و از این تاریخ بعد خود را شاگرد و مرید شما میدانم (قصه مذکور شاید اسباب خنده کسانی شود که قدما را بی بهره از علم و دانش میدانند ولی آن اشخاص کسانی هستند که عام و معرفت را از محصلات این دوره میدانند و از روی منیت و کبر کمال و تربیت را تنها نسبت بخود میدهند خلاصه پس از اینکه حکیم دانشمند علم موسیقی را فرا گرفت بوطن خود مراجعت کرد و چنانش بر این شده که مابقی عمر خود را مصروف تربیت زندگانی شخصی نماید پس از تأمل بسیار منافع و مضار امورات زندگانی را مقایسه نمود و نظر مسوق زیادی که با مال و افزان خود داشت نتوانست از بدعتهای نوع بشر اعراض کند پس مصمم شد که آنها را بهر طور باشد بشکالیف خود و ادار نماید و طریقه نسوی و پرهیزگاری انایسان نشان دهد اندک منافعی شخصی و حیالات طامعی جلوتری از اقدامات او نمود پس قصدی نداشت مگر اینکه عمر عزیز خود را صرف فواید عامه نماید اگر چه این مسئله خیلی اسباب رحمت و محاطره از برای او شده بود هر وقت افروام و دوستانش باو اصرار میکردند که قبول امتیازات و شئونات کند در جواب مہکتت شما عبث زحمت مہکتبند هر گز مرا از حیاله خود باز نخواهید داشت چه من باید نسبت تمام افراد بشر با وفا باشم زیرا که تمام آنها افراد يك نوعند (بی آدم اعصاً يك دہکرنند) و مثل ان است که همه از يك خانواده باشند و من باید معلم و مرفی تمام آنها باشم پس فقط اکتفا بدادن صحبت و پند نمیکرد بلکه خود را يك نوع مدرسی قرار داده بود که در محضرش هر کسی حاضر میشد و کسی نبود که از روی مہل و رعیت از او کسب علم و دانش نماید پس پیر و برابو صہب و شریف فقر و غنی لشکری و کشوری تمام بخوزة افادت و افامت او حاضر میشدند و هر کسکدام دستور العملی برای زندگی و معاش و معاشرت خود میکرد طولی نگذشت که صہب اشہار حکیم دانشمند از حدود خطہ (لو) در گذشت سلاطین و حکام ولایات برای مشاہدہ حالات و استہاج مقالات او شہتہ و آشتہ شدند مخصوصاً پادشاه (تسی) اول کسی بود که بسخص او ارادت پیدا کرد پس یکی از رجال خود را نزد او مرستاده وی را نزد خود دعوت نمود چنانکه یکی از سلاطین کہ (دئی) نام داشت افلاطون را به پیش خود دعوت کرد نہ اقتص ملاحطہ اینکه بچہ امورات سلطنتی کسب دانش و تکلیف نماید تا کہ بستر باحاط آن بود کہ محص انحصار با همچو شخص عاقلی صاحب نماید و او را بساد من خود یا برفته باشد انحصہ

(کنفسیوس) نزد سلطان (تسی) رفته چند نفر از شاگردانش مانو همراه شدند چون که از آن ملک خارج شدیمی از جوانان مانو همراه شدند و چنین اظهار داشتند که مقصود سان کسب علم و دانش میباشد از مصاحبت آنها انانمود و آنها را مانحود همراه نمود زیرا همین داشت که اگر قصد دیگری در دل و خیال دیگری در سر داشته باشد عنقریب حکیم رازها خواهد نمود و محسای دیگری خواهند رفت که مفسوس اول حریفی را که بجهت تعلیم تلامذه فرمان آورد معنی بود که عیسوی بهوار بون گفت

« شماها چشم از پدر و مادر برادر و خواهران و فرزندان میپوشید تا آنکه ما من همراه شوید » خلاصه چون محدود ناحیه (تسی) رسیدند مپاسوی و آبپاش صدای موحشی شنیدند چون مایه شدند شخصی را دیدند که مشغول جان کندن بود خوب که ملاحظه کردند دیدند آن شخص پای در حقی ایستاده و طایان در دست گرفته مسمول همه کردن خود میباشد شاگردان شخص مذکور را از حبه کردن خود مانع شدند کنفسیوس چون از عرابه پایش آمد نزدیک آن بدبخت رفته حبه پاش و بدبختی او را سؤال نمود آن شخص که از مهرمانی حکم داشتند جلی متأثر شد در جواب گفت

در جوانی جوانی عسبی حر تحصیل بدادتم پس از آنکه چیزهایی را که مقتضی ان سس بود فرا گرفتم مانصای شایع تحصیل قبل مسافرت نمودم از جا به پدر برون آمده تمام ممالک را که ما بین چهار دریا میباشد سر نمودم بعد از چند سال بوطن خود مراجعت کردم در اینجا رنی گرفتم پس از چندی پدر و مادرم بدبختانه موت کردند و خدمتی که قابل حقوق آنها باشد مانانوی از دستم بر نیامد مان مسئله اولی سبب حزن و اندوه من گشت چون اعدام اسیر نمودم جهانم بر ان بود که بواسطه خلطه و مسامرت مانر قبیل مردم اخلاق و طادات آنها را بدست بیاورم و تصور کردم پس از کشف این مطالب می توانم رایبی پیدا کنم خدمتی به ان نوع خود کنم و مقصود خود قابل تووم در وقت مراجعت از رایبی راهنمایی خود و سایرین خود را کافی تصور مینمودم چون زمان عمرانداری در آمد حرد را مانبحام پادشاه (تسی) نمودم این پادشاه که همیشه اوقات مسقول لهور و لعب بود ابتدا و می سهوی نمیکند ماندر لحاظ حرفها و کلمات مرا نمی پسندید مان مسئله دوم سر مانها و موضوع کمال و بریسانی من گشت

در آن اوقات چند هر دوست در وطن داشتم و خدمت دوست دیگر در ممالک مخالفه مکنه

سیاحت کرده بودم پیدا کردم همچو تصور می نمودم طریق عهد و وارا نسبت من از دست نداده اند پس بدیدن آنها برقم و حال آنها را نکلی دیگرگون یافتیم بجهای اظهار دوستی جز کلمات سرد و بی اعتنائی و نفرت چیزی ندیدیم و این مسئله سیم سبب عصب و پریشانی من شد

از همه بالاتر آنکه پسری داشتم بجای اینکه مایه تسلی خاطر من و مرهم زجهای من گردد از من دوری گرفته بر خلاف میل و رضای من سیاحت و ونگردی اختیار نموده هر گجا بیرون میگوید من پدر و مادر ندارم هر دو آنها در رود خانه صرق شده اند شب گذشته تمام این بدبختی ها و مصائب انواع و اقسام مختلفه بعد نظر من بیامده کمال درد و الم با خود گفتم مېلم این بود که در زمره عقلا محسوب شوم و میخواستم سایرین را مثل خودم بکم گمان میکردم که باین رتبه و مقام رسیده ام و بر هوای حس تسلط پیدا کرده ام و حال آنکه تکالیبی که تمام مردم بر حسب معمول بخوری میسازند من بخوری نداشتم چرا که اولاً فرزند حوی نبودم زیرا از پدر و مادرم دست گسیتم مخصوصاً در زمانی که می توانستم باها خدمت بکنم و ثانیاً آنکه وطن پرست حوی نبودم چه خدمتی را که باید بوطن اهل وطن خود بکنم نکردم پدر حوی نبودم چه از تربیت پسر خود عملت کردم و چه هائتی را که باید همه کس بداد ما و پیاموختیم این جنایات موحش اسباب این شد که من از رندگی خود مقصر و بیزار شوم و چشم از جهات خویش پرشتم پس بدین لحاظ باین نقطه آمده تا آنکه رشته جهات خود را مقطوع سازم

کنسپوس با کمال رقت و شفقت باو جواب داد که هر چند که خطاهای شما بزرگ است ولی از همه خطاها بزرگتر این است که باس و نا ابردی پیدا نمودی تمام خطاهای شما را مینمود حیران و اصلاح نمود مگر خطای اخیر را شخص شما قدمهای اولی را که در صرسته زندگانی بر داشته اند نکلی خطا بوده است راهی را که راه عقل تصور نمودید راه جنایات بوده پیش از آنکه انسان از زمره عقلا محسوب شود باید خود را مثل سایر مردمان بجای چه انسان وقتی عاقل محسوب میشود که تکالیبی را که طبیعت بجهة افراد بشر فرار داده با تکلیف عمل نماید دوست داشتنی و خدمت نمودن با شخصی که ولی نعمت تو هستند بلکه مایه و پایه زندگی و عمر تو شده اند بزرگترین تکالیف و مهم ترین مساعی بوده چون از این نکته عملت کرده ای دوچار این بدبختی ها و مصائب شده ای حال تصور نمائید که وین از دست رفته قدری

حیرت پیدا کنند و مصداق بحیرة وا که از قرون متوالیه استنطاق عوده بکار زشید و مبادرة خوب این مطلب را در عقل جولان دهید که در هیچ وقت و هیچ حال اعطاب از ذهن شما بیرون نرود تا زمانیکه انسان زنده است نباید مرگ باس و نا ابدی را بخود راه دهد چه ممکن است بطرفه العیبی عم و اندوه زیاد او بمرگت و حوشحالی مبدل شود و از منتهای بد بختی بفاقت حوشحالی و نیک بختی برسد پس حرمت گرفته نزد خود مراحم نماند و مثل اینکه از امر و زقدر حیات و زندگی را ملتفت شده باشید دقیقه از عمر خود را ببطالت بگذرانید پس حال نیز میتوانست که در زمره عقلا محسوب شوید) بعد حکم دانشمند رو بکاسیکه ناو همراه بودند عوده عبادت ذیل را ادا نمود (آنچه را که اس شخص بد بخت نقلی کرد از برای شماها درس خوبی میباشد پس در این باب باید خیلی تأمل و تفکر نمایند) خلاصه بعد از اتمام این مجلس سوار عرابة شدند شروع بحرکت نمود در آن بین چند نفر از اشخاص جوان که با او همراه بودند و متذکره صاحب حکیم ندیده بودند بحضور او آمده مرخصی طلبیدند حکم بروید در چند قدم دیگر چند نفر دیگر بر مرخصی حواصتند چون منزل بر رسیدند سزده نفر از همراهان وی بجهت خدمت بوالدین خود و پاس حقوق آنها را او معارف کرده بودند مطالب مذکور سعی بر قوایش کنند بوس و بیه و مابه عقاید الفصیح جیتها محسوب میشود و همین است انجمنی که سعی بر این قوایش باشد مرگ رسته اتحاد و انفاق را بامتقدمین کسیخته خواهد کرد و ظلم و ترابی که مردم را ندما مربوط میکند بهم نخواهد زد و همیشه به پیشینان اطاعت و پیروی خواهد داشت ولی گوینا مقدرات الهی بر این جاری است دست و تمنا قوایش کنند بوس برای بنای این ترتیب کار بدست و مرزمانی اقتصادی دارد

(کنفیسوس) چون بنرد یا شاه (تسی) رسید ماکل احترام پذیرفته شد ولی سا همراهان او مترصد و حاضر نشد که از او کتب علم و اطلاعاتی نماید چنانکه یکسال تمام حکیم دانستند در دیوانگاه فرمانش برای تسی بود بدود ایست که از او در خصوص امورات دولتی و معانی سؤالی فتود چه آن یاد شاه تصور مینمود همینقدر که شخص حکیم مذکور را مورد الطاف روزگانه خویش سازد ادای تکلیف نموده است چنانکه حواصت یکی از شهرهای ممالک خود را باو بخشید ولی که بوس از قبول آن امتناع نمود ملاحظه آنکه خدمتی نگردیده بود که سر او از آن مرخص بماند پس از چندی فرمانش را مجدداً وی را تکلیف بقبول آن کرده باز حکیم دانستند اما از قبول فرمود تلامذہ از حال استاد خود متعجب شده بعضی از آنها بوس کله دبل جبارت کردند

ای اسناد آیا واقعاً کبر از امتناع و اصرار شما است تمام میشود استاد حواس داد که شما ملت نیستید چه به فرما عمرای (تسی) را می شناسید و نه مقصود مرا میدانید و بیگانهت که برای منعم و عرض شخصی مانع نیامده است پس تلامذه سر بر بر انداخته دیکر جوابی ندادند در آن اوان آثار شورس و عدلش در سلطنت (چئو) هویدا گشت (کننگ وانگ) پسر کوچکتر خود را یوئی پهلوی خویش انتخاب نمود مولی نگهید که در گذشتت سلطان جوان چون از عهد سلطنت بر نیامد حاشش نمودند و یکی از راهزهای ارشدش او را قتل رسانیده شقای وی مشقت این حوادث سبب شد که کنه سیدس توانست بنا بر خبالی که داشت بدیدن خانواده (چئو) برود و در ایالت (تسی) بسر میبرد در این اوان عدد شاکردان او پندری زیاد شد که سلطان از جاهای ساطق منزل خبی بر روی او برای پذیرائی آنها بجهت حکیم دانشمند همین عوده باو چپ کفت ای حکیم همچو فهمیده ام که از اطراف و حواص بدیدن شما آمده اند و از شما بزد و اصحاب و طلبند پس از برای شما معرفی لازم است که حواص در آن عام کسانی را که از شما بددن بکنند پذیرائی کنند روزی از روزها سلطان و حکیم با هم صحبت می نمودند در آن حين رسولی از طرف امپری که در دیوانخانه پادشاه (چئو) داشت در رسید و همی اخبار کیمی محصه روی حاضر نمود ملاود محرص داشت صا عقده از آسمان آمده پی از تالارهای ساطق (چئو) را نکلی سوراخده و تمام اهل شهر از بد آن مات و مبهوت شدند چون رسول محصه کرد که تالا کدام يك از سلاطین (چئو) بواسطه سا عقده آتش گرفته نهاد سلطان از پیا سو ف سؤال کرد که کدام يك از دو دمان (چئو) ممکن است مبتلای این حادثه آسمانی شده باشد و پیا سو ف در جواب کفت مشکي نیست که این حادثه در تالار مخصوص (لی وانگ) واقع شده است سلطان دلیل این مطلب را سؤال نمود و پیا سو ف جواب داد که چون سلاطین و برکاک روی زمین بد هاری و حرکات ناشایسته می نمایند در جاهای که رطایب و زبردستان بواسطه اجترامات ی جا و حوف از سو جزا نمی توانستند در حط های آنها سحی بر ما آردند نهاد صا های آسمانی زود ما بر تلالی ما ن کرده است هله هله هله و قوا هله قبیحه ایسان را محازت می نماید و چون (لی وانگ) که هشتادم و هشتاد و هشت سال قبل از میلاد خلوس بخت ساطق نمود پادشاهی و در مرور و اعلا قوانین عامه (ون وانگ) را مسوح نمود اول کسی بود که داپس لباس زرد رنگ و حری برپوشید و اول امپراطوری بود که عمارات و قصرهای مرصه عالی بنا نمود و عماراتش را از آتشی هینی آراسته کرد

و کالسهک هایش را اسپای ، براق زرد تمشنگ بسه بود و مالمه اول کسی بود که در دربار
 و سرای دولتی جاه و جلال و زینت و حمالی که ماهی حجلت و اتصال سلاطین متقی قدیم بود
 قرارداد لهذا در مکانی که مشخص شده بود برای برپا داشتن تشریفات محرمانه با افتخار او
 ساخته آسمانی در آن مکان سقوط نموده خواست تا بپردم بهمانند که چنین سلطان لایق این
 اندازه احترامات و این قربانیا نیست و همچنین آسمان خواست سلاطینی را که مایل بتقلید و پیروی
 (لی و انک) بودند متذکر کنند تا پیرامون این خیالات کردند پس از اینکه فیلسوف اس قریوت
 را نمود سلطان در این باب جوابی نداد و از رشتند بگری صحت نمود و پس از اینکه فیلسوف را اجزه
 مرخصی داد بمحبهانه فرستاد تا تحقیق واقعه را تحقیق نمایند پس از مراجعت محقق شد که
 احتراق در تالار (لی و انک) واقع شده بود و آنچه را که فیلسوف به رس پیلان نموده عین
 واقع بود سلطان پس از شنیدن این مطلب در فکر فرو رفت و بعد با اشخاصی که در اطراف
 وی حضور داشتند چنین گفت : بنیت گوئید سرار داشتن این کنج شاهکان و نعمت و ایگان
 بی وجود (حونک نسو) که بزرگترین اشخاص تمام عالم است این شخص نه تنها انسان
 متعارفی است بلکه علاوه بر اس فیلسوف کامل العقول و مقدس حقیقی صافی صمیری است که هر
 چه در مرجع واقع شود از برای او مثل این است که برآی العین دیده باشد پس یکی از بزرگان
 مملک (لو) پدرش قبل از مردن سفارش کرده بود که شا کردی و سریدی (حونک نسو)
 را قبول نماید بنا بر بصیحت پدر در سلک شاگردان و سریدان این حکیم مملک شده بود
 و چون این پسر دالست معلمش مایل است که مسافرتی بسلی تح مملکت نماید برای اینکه
 عمارات و امپه امجا را ملاحظه نماید از سلطان (نسو) و سلطان (لو) در این باب اجازه
 خواست سلطان (لو) در جواب او چنین نوشت

« برای اینکه از فعل خود همراهی و مساعدت بشما و معلنان از جهت راحت در این مسافرت
 نموده باشم یکی از صاحبصیام را نزد شما فرستادم تا آنکه محکوم حکم و سر جمع خدمات شما
 باشد و دیگر یکی را کالسهک های سووم را که بدو اسب بستا است از برای سواری شما فرستادم
 بسلامت و روید حلامه ن زرد زاسه مانعاق فیلسوف سه از بر کالسهک شده همراهی صاحبصیام
 (لو) حرکت نموده پس از اینکه بسای حمت مملک رسمدید ملاقاتی ما بین ایشان و
 (چانک حونک) فیلسوف موسیقی دار تساقی افتاد از حواس حضرات را در خانه
 خودنی منزل بدید و لاجله (حونک نسو) را بدربار دولتی برد و یکی از وزرای

قدیمی معرفی نمود شخص وزیر کاملاً از او پذیرائی سکود و از طریقه مذهب و ترتیب
تعلیمش احتیاط و استعمال نمود (حونگ سو) در جواب چنین گفت
« طریق من طریقی است که عامه مردم می باید پیروی آن نمایند و آن عبارتست
از طریق و آئین (یالو) و (شون) اما ترتیب تعلیم من بسیار سهل است از این
قرار که من رفتار قمار را سر مسق قرار داده نصیحت میکنم که کثرت مقصده را فراتت کنند
و مایل هستم که مسق و تأمل در مضامین مسطور در آن کتب نمایند » این است حقیقه
شرح طرفه و آئین این فیلسوف چینی به بیان موجز و مفید وزیر از (حونگ سو) سؤال
نمود که از چه راه ممکن است تحصیل عقل نمود و گفت راهی من نشان بدهد که ممکن العمل
و سهل الحصول باشد فیلسوف جواب داد که شما از من مطلب عمده سؤال کردید این
مطلب دلیل را که من حالا بشما میگویم خوب ضبط بنمایید شاید که عیب خود را در
این چهار مطلب بیابید

فولاد بهر اندازه که سخت باشد او را میشکند آنچه را که منظر حسی محض و محکم است
اغلب سهل الیه است شخص متکبر همیشه خود را بزرگتر و بالاتر از همه میداند و تصور
میکند که هر چه سایرین دارا هستند طهیل وجود او است و ساری بر خلاف این
شخص متکبر را از هر جهت دانی و پست شمرده از هیچ جهت با او موافقت و همراهی ندارند
انسان شوح و خوش مشرب از هر جهت موافق و همراه است با من امید که دارای همه
چیز باشد ولی او مغبون از روش خویش است اگر مردم غور در معانی این کلمات
نمایند و پس از فهمیدن بطوریکه باید و شاید پیروی داشته باشند ممکن است که این
نصایح ایسا را ببنها درجه عقل برساند یکی از امنای دربار هوسوم به (یووالنگ گونگ)
از مبرهان (حونگ سو) پرسید که کیست آن فیلسوف که سازگی و بود
شده است و از احوالات او چنین و چنان میگویند همین جواب گفتم

در این عصر هیچکس را نمیتوان با او همایسه و شخص مورد توجه او مذهب درجه عقل را
میرساند دو چشم او مثل ده سمه نور میباشد فایده او شش قدم و هفت است است
بزرگ حایری بله بله و در او اندکی جهنده از سبب از عین لغوی است که نیست شایسته
بیماری مهلا و دانستمندار بسیار نماز قلم دارد و سره او میداند که در اشخاص است
تن از حره چه از سبب کمال و چه از جهلست عقل گسب مطلب چهارم سر پا به پادشاه

غیبت شمرده ضبط میکنند و سی دارد که طریق مذهب قدیم را از دست بدهد بطوریکه در قرون آینده هم نیز مقبول و پسندیده خواهد بود باین معنی که قوانین او را سر مشق قرار داده رفتار خواهند نمود چون سخن بدینجا رسید (لیو وانگ خونگ) قطع تلام او را نمود و گفت چگونه ممکن است که (خونگ تسو) در قرون آینده مقبول و پسندیده شود در جواب گفت اگر تملیحات حسنه (یا) و (لاشون) بر طرف شوند اگر قوانین عاقلانه اول قانون گذاران مملکت ما فراموش شود و اگر تشریحات مذهبی غفلت بشوند و بالاخره اگر اخلاق مردم نکلی فلسه شوند آنوقت قرائت نوشتجات (خونگ تسو) بخاطر مردم میرساند که اجرایی توانین را بنمایند و نیز یاد آوری میکنند که تملیحات و اعمال قدیمه که معبد بحال مردم هستند نگهداری نموده از دست ندهند پس از اینکه (خونگ تسو) را مطلق نمودند که (چانگ خونگ) از او تمجید و مدح نموده اسب مسطور ذیل را بیان نمود

این اندازه تمدن از برای من اعراق گوئی است و من هیچ بساقت او را ندارم فقط میتوانند بگویند که من یک کمی موسیقی میدانم و دیگر مواظب هستم که قصائی در تشریحات مذهبی نشود (خونگ تسو) چون که خود را بیای تخت مملکت یافت مایل کرد که اماکن عالیه و معابدیکه در آنها طایفه سلطان احداث خودشان را منتخر میساختند مشاهده نماید رفت در معبد نور (من تان) در آنها همه چیز را رسیدگی نمود و میخواست که هنگام تشریحات مذهبی هم حاضر باشد تا آنکه اعمالشان را با آنچه که قدیم الایام معمول بوده مقایسه نماید از آن جمله چیزهایی که او را در این معبد متعجب ساخت تصویر یکی از پادشاهان و امپراطوران قدیمی بود در روی دیوارهای اطراف عکس های چندی از پادشاهان مختلفه که دارای سمات حسنه و اخلاق رده به بودند نصب شده بود چون (خونگ تسو) این عکس ها را مخلوط و در هم یافت رو کرد بشاگردانش که با او همراه بودند و باین چنین گمت این ها تصورات (تاو) و (شون) هستند که با تصورات (کی) و (شو) در یک قطعه کسزارده اند دو تصویر اولی مقرب درگاه خدا و محبوب القلوب مردم بودند و دو تصویر ثانی بر خلاف منصوب پروردگار و متعبر بنظر عامه شاگردانش در این باب از او دلیل خواستند جواب داد زیرا که اولیها حدارا محترم شمرده اند و مابیه حوشبختی مردم شدند در صورتیکه دومی هب حدارا را حمر شمرده با نفاق

میتوانستند مردم را آذیت و آزار نموده اند (خونگ تسو) چون خیرات تالار مخصوصی را که در آنجا احترامات لازمه به (هوآسی) را (بزرگ و رئیس دودمان (چو) می نمایند میدند اجازه ورود در آنجا را حاصل نمود در يك طرف این تالار يك مجسمه طلا بشکل انسان روی يك پایه ستون نصب بود و همچو بنظر می آمد که دهان این مجسمه از رشته سوزن دوخته شده بود تا آنکه همیشه ساکت باشد و در پشت این مجسمه بخط درشت چینی پسافات دبل مسطور بود

قدیم الایم مردم با کمال ملاحظه و احتیاط سخن میگفتند در این باب از ایشان باید تقلید نمود زیاد حرف نزنید زیرا که در پرکوشی اغلب حرفهای نکستی گفته میشود نکارهای زیاد نهد و تحمل نکنید زیرا که شغل زیاد مایه غم و غصه و ونج بی اندازه است خود را آلوده و گرفتار نکنید مگر در کارهای لازم و آنچه را که تکلیف شماست زیاد در تحسین راحتی و خوبی نباشید زیرا که این کوشش خود مانع راحتی است خود داری کنید همیشه از تحمل کاری که ممکن است زود یا در شمارا پشیمان بنماید

فصلت نکتید از علاج نمودن دردی و لو بنظر خیلی کوچک بیاید زیرا سردی که در علاج آن علت شد کم کم بزرگ میشود و بنال علاج پذیر خواهد شد اگر کوشش نکنید برای رفع کردن ظلمهای کوچکی که در حق شما میکنند عقرب مجبور میشود تمام هم خود را برای دفع صدمات بزرگ صرف کنید

در حین صحبت و یاد در هنگام عمل متفکر باشید اگر چه تنها باشید و کسی شما را نیند و حرف شما را بسود زیرا عقول شاهد افعال و اعمال هستند

اتشبهه مدتها پیشان مانده و خانه کرده باشد اسباب حریق میشود که خاموش کردن آن مشکل است ولیکن اتشبهه تازه نمودار شده باشد باسانی خاموش میشود چندین جوی کوچک که با هم جمع شوند رود خانه بزرگی میشوند و چندین تار که با هم متصل شد طایفی میشود که یاره نخواهد شد مگر با زحمت در حد جوی که هنوز ریه بسته است باسانی کزده میشود و اسبگر بکندونند بزرگ شود کندن آن محتاج به تبر خواهد بود گلآبی که از دهان خارج میشود کم است مثل بیع پردو مثل آتش بسوزاند ولیکن هوش کامل و تدبیر صائب در مقابل از سر براس و نمیکندارد برد یا بسوزاند و مانع ضرر آن است تصور نکنید که شخص قوی بجهه که خود را در مخاطرات میباشد از جان خود را در خطر نه بیند زیرا شخص قوی ممکن است گرفتار

قویتر از خود شود

دست بالای دست بسیار است

حکم دزدی و راه زنی را دارد که کسی خیانت و جسارت باستاد و ذوی الحقوق خود کند و همچنین در سلك مردان رفل است گسب که بد کوئی کند از اشخاصی که از روی عدالت حکمرای میکنند برحد سلطان ایننادی و معاومت میکنند مگر قتیکه تحمل زیاد از اندازه مردم نکند در صورتیکه پادشاه بکم قناعت کند در کمال هبل و رحمان و اطاعت میکنند هیچ يك از عوام و خواص بدو از پیش خود کاری نکرند و بمصدی تشکیل دادند آنچه را اریش دیدند پیروی کردند و در تکمیلش کوشیدند پس از برای هر کاری سر مستی لازم است هر که مردم حشر باشخاص عالم صنعتگرمتی داشته باشند مسلم است که از آنها کسب حاصل نموده بسیارین خواهد اموجت ده مان من بسته است نمی توانم حرف نزنم یا رفح شبهه کرده مشکلی را حل کنم خود هم سؤالی ندارم علوم من هر چند محی است ولی حقاقت را میرساند هر چند مقام من عالی است کسی نمیتواند مرا آزار نماید کی است از شما که بتواند چین ادتائی کند حدانند عالم قوم و خویشی ما هیچکس ندارد و ما همه حلاقی مالمویه رفتاری می نماید هر اندازه رود ها و دریا پر باشند باز آب وارد آنها شده از حدشان تجاوز نمیکند

عباراتی را که خواندید لایق اندیشه و تفکر شما است

(حونك تسو) این عبارات را بصدای بلند خوانده بسیار شرط کست و بهمراهان خود چنین گفت نصایحی که از این عبارات مفهوم میشود از تمام حواهرات عالم قبیله تر می بینم و مطلقاً هر کس دارای اینگونه صفات باشد دور از کمال و عقل نخواهد بود من سعی دارم بهره خود را از این بیانات سرم خوب است سایرین هم همین طور کنند

(حونك تسو) میخواست اطلاع از مسوومات قدیم این بای تحت حاصل نماید و مهبل داشت از آئینی که سابقاً عمل مینمودند مطلع بسود و برآی العین به بند تاچه اندازه اعمال ازمان از مسوومات قدیم دور افتاده و تفاوت کرده لذا وارد شد تا لاریکه دو آنها دودمان (چنو) اجداد شان را محترم شمرده معتقد به تشریفات میساختند مستحقترین و سرایداران این اماکن محترم از او دعوت نمودند که در تالار برك در روی صندلی محترم بکرای واردین هم شان او معین شده بود نشینند (حونك تسو) تا آنها سؤال و جواب زیادی کرده علم و اطلاع کامل او از احبار و احادیث قدیم و عقل و هوش او در سؤال و جواب ما به تعجب آنها شد خلاصه این فباسوم مشغول ناموجتن علم موزیک نزد زمان